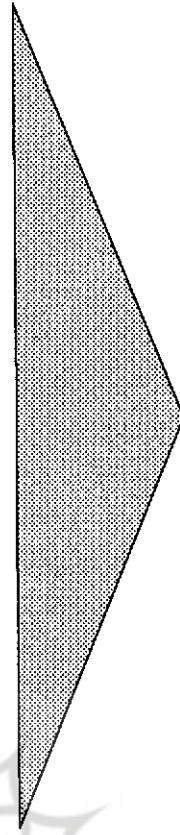


قاعده فرعیّه و وجود محمولی



قاعده فرعیّه - دلالت بر وجود موضوع در وعایی غیر از وعاء خارج دارد و آن وعاء ذهن است.

۳) در عدم زیادت وجود بر ماهیت: برخی از متکلمان که وجود را عین ماهیت دانسته بر ادعای خودشان به قاعده فرعیّه تمسک کرده‌اند. فخر رازی استدلال آنان را در کتاب المباحث المشرقیه^۵ نقل نموده است.

۴) در شیئیّت معدوم ممکن و نیز ثابت بودن معدوم ممکن: قوشچی^۶ بصورت احتمال می‌گوید که برخی از متکلمان این ادعا را که «معدوم ممکن شیئی از اشیاء است» و نیز «معدوم ممکن ثابت است» مبتنی بر قاعده فرعیّه کرده‌اند. بعبارت دیگر چون قاعده فرعیّه را پذیرفته‌اند چاره‌ای ندیده‌اند جز اینکه قائل شوند شیء اعم از وجود و معدوم اعم از منفی است.

دامنه قاعده فرعیّه همانطور که ملاحظه می‌شود در ابتدا «ثبوت شیئی برای شیئی» بوده است اما در اثر تدقیقات و بخصوص با مواجهه مشکل وجود در هلیات بسیط و عروض آن بر ماهیت، دامنه آن با عناوین ذیل^۷ توسعه یافته: «عروض شیء بر شیء»، «اتصاف شیء به شیء»، «اعتبار شیء با شیء» و «انتزاع شیء از شیء».

پس در این موارد وجود معروض، موصوف، معتبر و منتزاع منه در رتبه سابقه ضروری است.

این قاعده نه تنها برای اکثر فیلسوفان قابل قبول است بلکه آن را بدیهی و ضروری و حتی اولی دانسته‌اند.^۸

عسگری سلیمانی امیری

قاعده‌ای فلسفی و کلامی موسوم به «قاعده فرعیّه» معروف است که می‌گوید: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» یعنی ثبوت محمول برای موضوع فرع بر ثبوت موضوع است.

این قاعده از دیر زمان ذهن فیلسوفان را بخود مشغول داشته است. فارابی در فصوص الحکم^۱ و شیخ الرئیس در اشارات و تنبیهات^۲ در غالب قضایای حملیه^۳ موجه به این قاعده اشاره دارد آنجا که می‌گوید:

«انّ الإثبات لا یمكن الآ فی ثابت یتمثل فی

وجود او وهم...».

شاید اولین بار فخر رازی^۳ آنرا بصورت یک قاعده فلسفی و با تعبیر فرعیّت در این عبارت مطرح کرده باشد. فیلسوفان و متکلمان از این قاعده در چند مبحث فلسفی استفاده کرده‌اند.

۱) در صدق قضایای موجه^۴: هرگاه قضیه حملیه موجه صادق باشد باید بنحوی موضوع آن در نفس الامر موجود باشد و یا بتعبیر شیخ الرئیس وجود فرضی یا عقلی داشته باشد.

۲) در مبحث وجود ذهنی: برای اثبات وجود ذهنی از این قاعده استفاده می‌شود باینصورت که حکمی ایجابی، صادق بر موضوعی که قطعاً در خارج موجود نیست براساس

۱ - فارابی، فصوص الحکم، حسن زاده آملی، فصوص الحکم بر فصوص الحکم، (تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵) ص ۲۲.

۲ - ابن سینا، الاشارات و التنبیهات، شرح للمحقق الطوسی، (بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ هـ) ج ۱، ص ۱۲۹.

۳ - فخرالدین رازی، المباحث المشرقیه فی علم الالهیات و الطبیعیات (لبنان، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰) ج ۱، ص ۱۳۰.

۴ - ابن سینا، پیشین، غزالی، معیار العلم، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰) ص ۱، نصیرالدین طوسی، کتاب اساس الاقتباس، (تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۷) ص ۵۳.

۵ - فخرالدین رازی، پیشین، ص ۱۱۹.

۶ - علاءالدین علی بن محمد قوشچی، شرح تجرید العقاید، (بی‌جا، منشورات رضی، بیدار و عزیز، بی‌تا) ص ۸.

۷ - صدرالدین محمد شیرازی، رساله فی اتصاف الماهیه بالوجود (الرسائل) (قم، مکتبه المصطفوی، بی‌تا) ص ۱۱۰: محمد مهدی نراقی، قرة العیون، (نشریه دانشگاه الهیات و معارف اسلامی، شماره ۱۵، ۱۳۵۴) ص ۱۱۲.

۸ - صدرالدین محمد شیرازی، پیشین، ص ۱۱۳، قطب‌الدین رازی، شرح المصطلح، ص ۱۰۴، عبدالرزاق لاهیجی، سوارق الالهاسم، (تهران، مکتبه الفارابی، ۱۴۰۱) ص ۱۳۲، سعدالدین نفتازانی، شرح المقاصد، (قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۰) ج ۱، ص ۳۴۶، عبدالرحیم، حواشی الحاشیه (قم، مؤسسه النشر

وجود موضوع بنابر قاعده فرعیّه اختصاص به وجود خارجی ندارد بلکه ثبوت موضوع در قاعده فرعیّه ثبوتی اعم است؛ لذا اگر ایجاب امری خارجی باشد، وجود موضوع در خارج ضروری است و اگر ایجاب امر ذهنی باشد، وجود موضوع در ذهن ضروری است^۹ و بتعبیر صدرالمتألهین^{۱۰}: اگر قضیه خارجیّه باشد موضوع در خارج وجود دارد و اگر قضیه حقیقیّه باشد، وجود موضوع مقدّر است و اگر قضیه ذهنیه باشد موضوع در ذهن وجود دارد.

قاعده فرعیّه در آثار فیلسوفان و متکلمان غالباً بشکل قضیه حملیه موجه مطرح می‌شود و در صدق آن، وجود موضوع را ضروری می‌دانند، لذا منطقدانان^{۱۱} در حملیه سالبه وجود موضوع را ضروری ندانسته‌اند و باصطلاح حملیه سالبه اعم از موجه است؛ زیرا سالبه با نبود موضوع نیز صادق است. نه تنها مصب

صفتی عارض بر ماهیت باشد پس براساس قاعده فرعیّه، ماهیت باید در رتبه سابق بر محمول وجود موجود باشد تا محمول وجود بر آن عارض شود.^{۱۵} زیرا اگر وجود، بر ماهیت معدومه عارض شود مستلزم اجتماع نقیضین است و اگر بر ماهیت موجوده عارض گردد و وجود عارض، عین وجود معروض باشد مستلزم تقدم شیء بر خود و یا تأخر شیء از خود خواهد بود و اگر وجود معروض وجود دیگری باشد که عارض بر ذات معروض گشته سئوال عروض وجود بر ماهیت براساس قاعده فرعیّه تکرار می‌شود و نهایتاً مستلزم دور و تقدم شیء بر نفس و یا تسلسل خواهد گردید.

بدون شک، از نظر فیلسوفان و متکلمان، اتصاف ماهیت به وجود در میان وصفهایی که ماهیات به آنها متصف می‌شوند، حساب جداگانه‌ای دارد اما آنچه مهم است ارائه راه حلّ خرد پسند است.

قاعده فرعیّه نه تنها برای اکثر فیلسوفان قابل قبول است بلکه آن را بدیهی و ضروری و حتی اولی دانسته‌اند.

در توجیه اتصاف ماهیت به وجود، فیلسوفان به دو دسته تقسیم می‌شوند. عده قلیلی بر این باورند که قاعده فرعیّه درست نیست و بنابراین باید قاعده را کنار گذاشت. علاءالدین قوشچی^{۱۶} معتقد است که یا قاعده فرعیّه در خصوص محمولهای بالضمیمه جاری است و وجود از محمولات بالضمیمه نیست و یا اگر «ثبوت شیء لشیء» بر معنای حمل باشد قاعده درست نیست؛ زیرا مفاد

قاعده فرعیّه را حملیه موجه دانسته‌اند بلکه عده‌ای از منطقدانان^{۱۲} مفاد حملیه موجه را ثبوت شیء لشیء دانسته‌اند.

با توجه به مصب قاعده، این سئوال نمودار می‌شود که آیا قاعده فرعیّه با مفاد هر حملیه موجهه‌ای مطابقت می‌کند؟ عبارت دیگر: آیا مفاد حملیه موجهه همیشه و در همه موارد «ثبوت شیء لشیء» است؟

پاسخ این سئوال از نظر فخر رازی^{۱۳} منفی است؛ زیرا او حمل اسم جامد بر مشتق را - مانند «المتحرک جسم» که از آن بحمل اشتقاق تعبیر می‌کند - از قبیل ثبوت شیء لشیء بحساب نمی‌آورد، چون ذات متحرک و جسم، عین هم هستند نه اینکه جسم چیزی باشد و بر ذات متحرک حمل شده باشد.

از نظر صدرالمتألهین^{۱۴} نیز پاسخ به پرسش فوق منفی است؛ زیرا در حمل شیء بر خودش و در حمل ذاتیات شیء بر خودش نیازی به وجود موضوع نیست. البته عدم احتیاج بر وجود موضوع در این دو مورد بلحاظ محکی قضیه است و اما بلحاظ خود قضیه در هر حملیه موجهه وجود موضوع و محمول ضروری است.

قاعده فرعیّه و هیات بسیطه

آنچه برای فیلسوفان با پذیرش قاعده فرعیّه مشکل می‌نماید، اتصاف ماهیت به وجود در هیات بسیطه است که محمول آن را وجود تشکیل می‌دهد؛ زیرا اگر وجود،

الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ.ق) ص ۲۸۳.
 ۹ - نصیرالدین طوسی، اجوبه المسائل الاستر آبادی، منطق و میاحث الفاظ، (تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۲۷۰)
 ص ۲۵۳-۲۵۴؛ علاءالدین محمد قوشچی، پیشین، ص ۱۱.
 ۱۰ - صدرالدین محمد شیرازی، رساله التنقیح فی المنطق، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، تحقیق، حامد ناجی اصفهانی، (انتشارات حکمت، ۱۳۷۵) ص ۲۰۸.
 ۱۱ - شهاب‌الدین سهروردی، منطق التلویحات (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴) ص ۲۵؛ نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیها، ج ۱، ص ۱۲۹.
 ۱۲ - ابن سینا، النجاة فی المنطق و الالهیات، (بیروت، دارالحیل، ۱۴۱۲) ص ۲۱؛ بهمنیار التحصیل، (تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۵) ص ۴۷.
 ۱۳ - فخرالدین رازی، شرح عیون الحکمه (تهران، مؤسسه الصادق، ۱۳۷۳ هـ.ش) ص ۱۲۰.
 ۱۴ - صدرالدین محمد شیرازی، کتاب المشاهر (بی‌جا، کتابخانه طهوری، بی‌تا) ص ۲۷، رساله فی اتصاف الماهیه بالوجود، ص ۱۱۵.
 ۱۵ - فخرالدین رازی، المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۱۲۰، ۱۲۶.
 ۱۶ - علاءالدین قوشچی، پیشین، ص ۱۶.

حمل، اینهمانی موضوع و محمول در مصداق است. جلال الدین دوانی^{۱۷} نیز در صحت قاعده فرعیّه به دو دلیل تردید کرده است اولاً در اتصاف ماهیت به وجود و ثانیاً در اتصاف هیولا به صورت، این قاعده نقض می‌شود؛ زیرا در اتصاف ماهیت به وجود و نیز اتصاف هیولا به صورت نه تنها نیازی به وجود قبلی ماهیت در اول و هیولا در دوم نیست بلکه وجود سابق داشتن یک محذور عقلی است. بر این اساس دوانی چاره را در عدول از قاعده فرعیّه و تمسک به قاعده استلزام دانسته است.

قول به استثناء و خروج تخصیصی اتصاف ماهیت به وجود از تحت قاعده فرعیّه که برخی مدعی شده‌اند در واقع فتوا بر بی‌اعتباری قاعده فرعیّه است.

این گروه با این فرض که قاعده فرعیّه هر نوع حملیهٔ موجهه‌ای را و یا لاقبل هلیات بسیطه را شامل می‌شود به نادرستی آن فتوا داده‌اند و در صورتی می‌توان بر نظریه این گروه مهر تأیید نهاد که یا نتوانیم نشان دهیم که اصلاً قاعده از اول شامل هلیات بسیطه نمی‌شود، و یا اگر قاعده فرعیّه شامل هلیات بسیطه می‌شود، محذورات عقلی از قبیل تقدّم شیء بر خودش که مادر اینجا ذکر کردیم و یا تسلسل و دوری که دیگران ذکر کرده‌اند لازم نمی‌آید. اما قول به استثناء و خروج تخصیصی که بعضی به آن گرویده‌اند با عقل سازگاری ندارد؛ زیرا احکام عقلی برخلاف احکام اعتباری استثناء‌پذیر نیست.

گروه دوم به صحت کلیت قاعده فرعیّه اعتراف دارند و بر این اساس دست به توجیه زده و راه‌حلهایی را برای حمل وجود بر ماهیت یا اتصاف ماهیت به وجود ارائه داده‌اند:

۱) شیخ اشراق: از نظر شیخ اشراق^{۱۸} مشکل اتصاف ماهیت به وجود از اینجا ناشی شده که ماهیت در واقع و نفس الامر معروض وجود است در حالیکه وجود، از محمولات عقلی صرف است و در خارج تحقیقی ندارد تا عارض بر ماهیت گردد. بنابراین اتصاف ماهیت به وجود امری ذهنی است و بتعبیر صدرالمآلهین^{۱۹} طبق این رأی، هلیات بسیطه از قضایای ذهنیه بحساب می‌آیند. ولی مشکل این راه‌حل این است که اولاً قضیه ذهنیه قضیه‌ای است که موضوع آن وجود ذهنی باشد از آنجهت که وجود ذهنی است. در حالیکه موضوع در هلیات بسیطه وجود ذهنی آن شیء نیست و ثانیاً اگر شیشی در ظرفی موجود است در همان ظرف متصف به وجود می‌شود نه در ظرفی دیگر.

۲) صدرالمآلهین^{۲۰} راه حل دیگری را نقل می‌کند که در این راه‌حل گفته می‌شود عروض و ثبوت وجود بر ماهیت در خارج فرع بر وجود ماهیت در ذهن است و بنابراین هلیات بسیطه قضایای خارجیه‌اند ولی اتصاف

موضوع آن به وجود در ظرف دیگری مانند ذهن است. از عبارت دوانی^{۲۱} استظهار می‌شود که شارحان تجرید راه‌حل خواجه نصیرالدین طوسی را همین راه‌حل ارائه شده می‌دانند.

این^{۲۲} راه‌حل، مشکل عروض وجود خارجی را بر ماهیت حل می‌کند اما اگر سؤال شود که ماهیتی که در ذهن موجود شده است چگونه وجود بر آن عارض شده است؟ آیا بر ماهیت موجوده عارض شده یا بر ماهیت معدومه باز می‌بینیم هنوز محذور عروض وجود بر ماهیت لاینحل باقی مانده است.

۳) راه‌حل دیگر این است که: وجود، امری انتزاعی است و در حقیقت مصداق ندارد تا ماهیت به آن متصف شود. بر این اساس مصداق «زید موجود است» خود زید است بدون آن که موجود باشد. صدرالمآلهین^{۲۳} بعد از نقل این راه‌حل در رد آن می‌گوید قاعده فرعیّه در انتزاعیات نیز جریان دارد. توضیح مطلب این است که تا «منتزعه منته» بنحوی از انحاء، موجود نباشد نمی‌توان از آن، مفهوم انتزاعی را بدست آورد مثلاً وقتی مداد روی میز باشد از رابطه این دو وجود، مفهوم «فوقیت» که امری انتزاعی و غیر مستقل است انتزاع می‌شود. اما اگر مدادی موجود نباشد، انتزاع فوقیت بی‌معناست.

۴) راه‌حل^{۲۴} دیگری که صدرالمآلهین نقل می‌کند این است که وجود بهیچوجه موجود نیست، نه در خارج و نه در ذهن و نه بطور حقیقی وجود دارد و نه بطور اعتباری بلکه وجود صرفاً تخیلی کاذبانه (= اختراع کاذب) است و مناط صدق مشتق در حملیات موجهه و در بحث ما مناط صدق «موجود» بر ماهیت، اتحاد موضوع و ماهیت با مفهوم مشتق است نه اینکه مبده اشتقاق مشتق، بعنوان امر حقیقی یا انتزاعی، قائم به ماهیت باشد. مفهوم مشتق معنای بسیطی است که از آن به «هست»، «دانا» و «توانا» در فارسی یاد می‌کنند بنابراین عروض وجود بر ماهیت صرفاً باین معناست که وجود، محمول بر ماهیت و خارج از

۱۷ - دوانی، حاشیه بر شرح تجرید العقاید، شرح تجرید العقاید، ص ۵۹، صدرالدین محمد شیرازی، رساله فی اتصاف الماهیه بالوجود، ص ۱۱۱.

۱۸ - سهروردی، حکمة الاشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی پژوهشگاه، ۱۳۷۲) ص ۶۴، ۷۱-۷۲.

۱۹ - صدرالدین محمد شیرازی، رساله فی اتصاف الماهیه بالوجود، ص ۱۱۰.

۲۰ - همان

۲۱ - دوانی، پیشین

۲۲ - صدرالدین محمد شیرازی، پیشین، ص ۱۱۳

۲۳ - همان، ص ۱۱۴

ذاتیات آن است پس هیچگاه ماهیت، متصف به وجود نمی‌شود تا این اتصاف فرع بر وجود خود ماهیت باشد. این راه حلّ بخودی خود هیچ اشکالی ندارد ولی مبتنی بر اصالت ماهیت است و با ردّ اصالت ماهیت این راه حلّ کارائیش را از دست خواهد داد، لذا صدرالمتألهین بعد از نقل این راه حلّ هیچ اشکالی بر آن مطرح نمی‌کند ولی در جایی که نوبت به راه‌حلهای مورد نظر خودش می‌رسد می‌گوید:

«إِنَّ لَنَا فِي تَصْحِيحِ هَذَا الْمَرَادِ وَتَنْقِيحِ هَذَا الْمَقَامِ الَّذِي تَزَلْزَلَتْ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَتَحَيَّرَتْ فِي إِدْرَاكِهَا أَفْهَامِ الْأَنْوَاءِ وَجُوهًا آخَرَ غَيْرَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مَوْلَاءُ الْأَتْوَامِ...»

از نظر

فیلسوفان و متکلمان،

اتصاف ماهیت به وجود در میان

وصفهایی که ماهیات به آنها متصف می‌شوند،

حساب جداگانه‌ای دارد

اما آنچه مهم است ارائه راه حلّ

خرد پسند است.



۶) عارض بر دو گونه است الف) عارض ماهیت ب) عارض وجود، خاصیت عارض ماهیت این است که معروض بتوسط عارض، در نفس الامر وجود می‌یابد نه قبل از آن. عروض فصل بر جنس و عروض تشخص بر نوع از قبیل عروض ماهوی هستند که معروض ماهیت من حیث هی هی است. و خاصیت عارض وجود این است که معروض، قبل از عروض عارض، وجود دارد و با عروض عارض متصف به وصف عارض می‌شود مانند عروض سفیدی بر جسم. عروض وجود بر ماهیت از قبیل عروض عارض ماهوی است، لذا ماهیت، قبل از عروض ذاتیات و وجود بر آن نیاز به وجود دیگری ندارد بلکه با همان

وجود عارض موجود می‌شود و تفاوت^{۲۸} عروض ذاتیات و عروض وجود در این است که ماهیت در عروض وجود بر آن متوقف بر حیثیت تعلیلی است گرچه این حیثیت داخل در محکوم علیه نیست؛ عبارت دیگر، موضوع، هنوز ماهیت من حیث هی هی است ولی در عروض ذاتیات، ماهیت بر آن متوقف بر حیثیت تعلیلی نیست. این راه حلّ را ابتدا محقق طوسی^{۲۹} در تجرید الاعتقاد باختصار ارائه داده است. پشتوانه این راه حلّ زیادت وجود بر ماهیت است به این معنا که عقل می‌تواند ماهیت را بدون وجود در نظر بگیرد و در این صورت ماهیت را که وجود همراهی نمی‌کند معروض وجود قرار دهد و وجود را بر آن حمل کند. گرچه ماهیت را جدای از وجود دیدن، خود نوعی وجود دادن به ماهیت است ولی باید توجه داشت که گرچه این نوع دیدن خود نوعی وجود دادن است ولی توجهی به این وجود داشتن

و با این گفته نارضایتی خود را از راه حلّ پیشنهادی براساس اصالت ماهیت ابراز می‌دارد. این راه حلّ منسوب به سید سند^{۲۵} است.

۵) راه حلّ دیگر که به ذوق متألهین شهرت یافته است: در این راه حلّ ادعا می‌شود وجود، یک واحد شخصی است که همان واجب الوجود است و «موجود» مفهوم کلی است که هم بر واجب الوجود و هم بر ممکن الوجود حمل می‌شود و معیار این حمل این است که موضوع قضیه در نفس الامر دارای اثر باشد و موجودیت ممکنات به این نیست که حصه‌ای از وجود، قائم بآنها باشد بلکه موجودیت آنها به انتساب آنها به وجود شخصی واجب الوجود است. بنابراین ممکنات متصف به وجود نمی‌شوند تا ماهیت آنها قبل از اتصاف موجود باشد. اشکال صدرالمتألهین^{۲۶} در خصوص این راه حلّ این است که اگر ملاک موجودیت ممکنات، انتساب آنها به وجود واجب باشد از آنجایی که این انتساب، خود وصفی است و اتصاف ماهیت به این وصف براساس این قاعده فرعی، فرع بر وجود ماهیت می‌باشد پس لازمه آن تسلسل در انتسابات است.

صدرالمتألهین^{۲۷} بعد از نقل راه‌حلهای پیشین سه راه حلّ دیگر ارائه می‌دهد که این سه راه حلّ با تبیینهای برخی از پیروانش بشرح ذیل ذکر می‌شود.

۲۵ - آقا علی مدرس زنوزی، رساله حملیه (بی‌جا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳) ص ۶۲.

۲۶ - صدرالدین محمد شیرازی، پیشین، ص ۱۱۱.

۲۷ - همان، ص ۱۱۷-۱۱۴.

۲۸ - آقا علی مدرس، پیشین، ص ۶۱.

۲۹ - نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (قم، مکتبه المصطفوی، بی‌تا) ص ۱۱-۱۰ و ۴۷.

نمی‌شود بر این اساس عروض وجود و حمل وجود بر ماهیت فرع بر وجود ماهیت نیست.

۷) راه حل دوم صدرالمتألهین که باز ریشه در کلام محقق طوسی^{۳۰} دارد این است که مفاد قاعده فرعیّه «ثبوت شیء لشیء» است که با هلیات مرکبه تطبیق می‌کند و مفاد هلیات بسیطه «ثبوت الشیء» است پس هلیات بسیطه مصداقی از قاعده فرعیّه نیستند تا وجود موضوع ضروری باشد. تبیین آقا علی مدرس زنوزی^{۳۱} از این راه حل این است که وجود از آنجهت که وجود است شیئی از اشیاء بحساب نمی‌آید تا قاعده شامل آن شود، زیرا از این نظر وجود، تحقق و ثبوت شیء است.

البته اگر وجود را مستقل در نظر بگیریم نه اینکه آن را وجود چیزی فرض کنیم در این صورت شیئی از اشیاء بحساب می‌آید و وجود، عارض بر آن می‌شود چون خود آن، مفهومی ذهنی و جایگاه آن در ذهن است. بنابراین اگر مفهوم وجود را حاکی اشیاء خارجی قرار دهیم وجود اشیاء است و خود چیزی نیست و مفاد هلیات بسیطه این معنای از وجود را افاده می‌کند. و ثبوت شیء جدای از خود شیء نیست تا برای آن ثبوتی باشد و اگر مفهوم وجود حاکی از وجود شیئی قرار داده نشود در این صورت صفت چیزی قرار نمی‌گیرد. بنابراین مفاد قاعده فرعیّه این است که هلیت مرکبه بعد از هلیت بسیطه است. البته تفصیل اجزاء هلیت بسیطه، وجود موضوع را نیز می‌طلبد و وجود موضوع هم در ظرف ذهن موجود است ولی بلحاظ محکی هلیات بسیطه، وجود موضوع جدای از وجود محمول صحیح نیست؛ زیرا مضمون هلیت بسیطه ثبوت الشیء است نه ثبوت شیء لشیء.

۸) بنابر اصالت وجود حقیقت وجود، عروض و ماهیت عارض بر آن است. بنابراین عقل است که در مرحله ذهن این واقعیت را به وجود و ماهیت تحلیل می‌کند و یکی را به دیگری اسناد می‌دهد و در این اسناد اگر به خارج توجه کنیم می‌بینیم وجود اصیل است و ماهیت بر آن عارض می‌شود، زیرا وجود ممکن بالذات از جاعل صادر می‌شود و ماهیت امری تبعی و مجعول بالعرض است.

صدرالمتألهین در دو راه اول هلیات بسیطه را تخصصاً از قاعده فرعیّه خارج می‌داند بعبارت دیگر پاسخ در دو راه حل اول صدرالمتألهین این است که مفاد قاعده فرعیّه شامل هلیات بسیطه نمی‌شود؛ زیرا عروض وجود بر ماهیت از قبیل عروض عارض ماهیت است. و یا مفاد هلیت بسیطه ثبوت الشیء است در حالیکه مفاد قاعده فرعیّه ناظر به عارض الوجود است یا ناظر به ثبوت شیء لشیء است. اما در راه حل اخیر، صدرالمتألهین می‌پذیرد

که مفاد هلیه بسیطه، مصداق قاعده فرعیّه است منتها راه حل او این است که معروض در هلیه بسیطه براساس اصالت وجود، خود وجود است و ماهیت عارض بر آن است و در این صورت عروض ماهیت فرع بر خود وجود است. بتعبیر دیگر قاعده فرعیّه در انتزاعیات نیز جریان دارد و بنابر اصالت وجود، ماهیت از وجود انتزاع می‌شود.

نقد و بررسی

در کلمات فیلسوفان قاعده فرعیّه با قضیه حملیه گره خورده است حتی شیخ الرئیس^{۳۲} تصریح می‌کند که مفاد حملیه موجب، ثبوت شیء لشیء است. لذا این سؤال مطرح می‌شود که آیا قاعده فرعیّه با حملیه موجب ارتباط دارد؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش باید به دو نوع حملی که منطقدانان و فیلسوفان شناسایی کرده‌اند - یعنی حمل موافات و حمل اشتقاق - اشاره کنیم.

هر مفهومی که بدون دخل و تصرف بر مفهوم دیگر قابل حمل باشد و از آن بتوان قضیه حملیه موجب ساخت حمل موافات است مانند «ملاصدرا حکیم است»، و هر مفهومی که بدون تصرف قابل حمل نباشد بلکه باید از آن مشتقی ساخت و یا کلمه «ذو» برای آن بکار برد، داخل در حمل اشتقاق است مانند حمل حکمت بر صدرالمتألهین که بدون این که از «حکمت»، «حکیم» را اشتقاق کنیم و یا بر آن «ذو» اضافه کنیم نمی‌توانیم به آن موضوع نسبت دهیم پس حمل «حکیم» یا «ذو حکمت» بر موضوع حمل موافات است و حمل خود «حکمت» بر موضوع که در ظاهر بصورت «حمل هوو» بر موضوع حمل نمی‌شود - ولی بلحاظ فلسفی موضوع، دارای این مبده است - حمل اشتقاقی است.

حمل موافات در واقع همان قضیه حملیه است بنابراین آیا قاعده فرعیّه با حمل موافات موجب ارتباط دارد. همانطور که از شیخ الرئیس نقل کردیم او مفاد حملیه موجب را «ثبوت شیء لشیء» می‌داند و منطقدانان دیگر کم و بیش با شیخ الرئیس در مفاد حملیه همگامند پس باید گفت از نظر منطقدانان، حملیه موجب مصداق قاعده فرعیّه است اما فخر رازی^{۳۳} همه مصادیق حملیه موجب را دارای مفاد ثبوت شیء لشیء نمی‌داند و همانطور که گفتیم او مفاد قضیه «المتحرک جسم»، را - که از نظر منطقدانان مصداقی از حمل موافات است - ثبوت شیء

۳۰ - همان، ص ۱۱.

۳۱ - آقا علی مدرس زنوزی، پیشین، ص ۵۱.

۳۲ - ابن سینا، النجاة فی المنطق و الالهیات، (لبنان، دارالحیل،

۱۴۱۲) ص ۲۱، عیون الحکمة، شرح عیون الحکمة، ص ۱۲۰.

۳۳ - همان.

لشیء نمی‌داند و نیز گفتیم از نظر صدرالمتألهین^{۳۴} مفاد حمل شیء بر خودش و حمل ذاتیات شیء بر ذاتش مفاد ثبوت شیء لشیء نیست؛ پس می‌توان گفت که مفاد حملیه در همه مصادیق آن «ثبوت شیء لشیء» نمی‌باشد. فوشچی^{۳۵} احتمال داده که مفاد حمل در موجه، صرفاً مصداق واحد داشتن موضوع و محمول باشد و بنظر می‌رسد که منطقدانان این مفاد را برای حملیه بپذیرند؛ لذا علامه حلّی درباره حمل موافات گفته است:

«وهذا الحمل یسُمی حمل المواتاة وهو حمل هو هو بمعنی انّ ذات الموضوع می ذات المحمول، ویجوز أن یقال: انّ الموضوع هو المحمول»^{۳۶}.

موجه صادق، ضروری است و این هم نه بخاطر قاعده فرعیّه بلکه بجهت ایجاب الحکم در نفس الامر است. اگر مفاد حملیه تصادق عینی یا نفس الامری موضوع و محمول باشد این تصادق فرع بر وجود هر دو است و این فرعیّت غیر از فرعیّت «ثبوت شیء لشیء» است؛ زیرا مفاد حمل، ثبوت شیء لشیء نیست ولی در سالبه، وجود موضوع و محمول بلحاظ نفس الامر و خارج ضرورت ندارد؛ زیرا در سالبه ادعا می‌شود این دو تصادق ندارند و تصادق نداشتن اعم است از اینکه هر دو موجود باشند و بر یک مصداق انطباق نیابند و یا یکی یا هر دو اصلاً

در زبان عربی می‌گوییم که «زید وجود دارد» یعنی دارای وجود است ولی از نظر عقلی صحیح نیست. بلکه زید در متن واقع عین هستی است لذا صدرالمتألهین بسنجیح شیخ الرئیس و محقق طوسی رابطه وجود و ماهیت را ثبوت لشیء اعلام کرده است نه ثبوت شیء لشیء.

موجود نباشد.

و اما حمل اشتقاق: آیا قاعده فرعیّه با حمل اشتقاق ارتباط دارد؟ حمل اشتقاق همانطور که قبلاً اشاره کردیم به این معناست که موضوع، واجد مبدء محمول است، پس سخن بر سر شیئی است که واجد مبدئی است. بنابراین در مفاد حمل اشتقاق، اثنیثت مفروض است کما این که در مفاد «ثبوت شیء لشیء» دوئی و اثنیثت مفروض است. تا اینجا باجمال معلوم شد که بین قاعده فرعیّه و حمل اشتقاق رابطه‌ای هست و اما دامنه حمل اشتقاق مجهول است به این معنا که آیا بین حمل اشتقاق و حمل موافات ارتباط هست؟ در اینکه بین حمل موافات و اشتقاق ارتباطی هست شکی نیست. هر حمل موافاتی که محمول آن مشتق باشد و از أعراض موضوع بحساب آید و مبدء آن مشتق را با موضوع بسنجیم حمل اشتقاقی نمایان می‌شود. بتعبیر دیگر آیا از دل هر حمل موافاتی می‌توان حمل اشتقاق استخراج کرد؟ پاسخ ابتدایی منفی است؛ زیرا حمل شیء بر خود، حمل موافات است ولی

بالاترین حمل که حمل شیء بر نفس است این معنای از حمل بر آن صادق است؛ زیرا هر ذاتی خودش همان ذات است و تغایر موضوع و محمول در حمل شیء بر نفس، اعتباری است بر این اساس می‌توان گفت که مفاد حمل «ثبوت شیء لشیء» نیست؛ زیرا بین شیء و خودش اثنیثتی نیست تا یکی برای دیگری ثابت باشد مگر آنکه مراد از ثبوت شیء لشیء وقتی که در تعریف حمل ذکر می‌شود دقیقاً بمعنای حمل باشد نه بمعنای لغوی آن که مفاد قاعده فرعیّه بر اساس معنای لغوی ادراک می‌شود. بعبارت دیگر اگر معنای «ثبوت شیء لشیء» که در تعریف حمل ذکر می‌شود همان معنایی باشد که در قاعده فرعیّه ذکر می‌شود، دلیلی بر صحت این تعریف برای حمل درست نیست نه تنها دلیلی بر صحت آن نداریم بلکه کذب آن را فخر رازی و صدرالمتألهین نشان داده‌اند. پس بنابراین اگر مفاد حمل در موجه، مصداق واحد داشتن موضوع و محمول باشد، می‌توان رابطه قاعده فرعیّه و حملیه را منتفی دانست. البته حمل از آن جهت که حکم نفسانی است می‌باید موضوع و محمول آن در ذهن موجود باشند چه اینکه وجود موضوع و محمول در قضایای سالبه ضروری است و این مطلب هیچ ربطی به قاعده فرعیّه ندارد و همچنین وجود موضوع بلکه وجود محمول نیز در نفس الامر برای حملیه‌های

۳۴ - صدرالدین محمد شیرازی، پیشین، ص ۱۱۵.

۳۵ - علاءالدین محمد فوشچی، پیشین، ص ۱۶.

۳۶ - جمال الدین حسن بن یوسف حلّی، الجوهر التضمید فی شرح منطقی التجرید، (قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۳) ص ۱۳.

بظاهر حمل اشتقاق فرض ندارد؛ زیرا بین زید و خودش دوئی نیست تا یکی واجد دیگری باشد و همچنین است بین شیء و ذاتیات شیء. اینکه گفتیم پاسخ ابتدایی، برای این نکته است که می‌توان گفت از دل هر حمل موپاطاتی در غیر هلیات بسیطه می‌توان حمل اشتقاق را استخراج کرد منتهی به یک شرط که محمول را مشتق اعتبار کنیم و در ظرف اعتبار، مبدء مشتق را با موضوع بسنجیم مثلاً در جمله «زید زید است» «زید» دوم را مشتق مانند ضاحک در نظر بگیریم و بگوییم ذات زید دارای زیدیت است، و در اینصورت از دل حمل موپاطاتی حمل اشتقاق، را می‌توان استخراج کرد. پس با اعمال اعتبار بازاء هر حمل موپاطاتی در غیر هلیات بسیطه یک حمل اشتقاقی وجود دارد. و بر این اساس می‌توان گفت حمل اشتقاق، مصداق قاعده فرعیه است و بعبارت دیگر در حمل موپاطاتی بلحاظ مبدء محمول، قاعده فرعیه جاری است؛ زیرا وقتی زیدیت زید چیزی زاید بر ذات زید باشد و زید دارای آن باشد پس در ظرف اعتبار باید ذات زید موجود باشد و زیدیت آن هم موجود باشد تا زید واجد آن باشد و معقول نیست که زید موجود نباشد و واجد زیدیت باشد. حتی در «عدم است» به اعتبار مبدء اشتقاق در محمول، قاعده فرعیه جاری است؛ زیرا در ظرف اعتبار باید عدمستانی فرض شود که در آن ظرف هر ذاتی از عدم دارای عدمیت است. با این اعتبار حتی در حمل ذاتیات شیء هر ذات را می‌توان بلحاظ مبدء ذاتی، مصداقی از قاعده فرعیه دانست مثلاً «انسان ناطق است» ذات انسان در نظر گرفته می‌شود که واجد نطق بعنوان فصل حقیقی انسان است.

تنها موردی که نمی‌توان با این اعتبار قاعده فرعیه را جاری دانست، هلیات بسیطه است؛ زیرا در «زید موجود است» نمی‌توان زید را بگونه‌ای اعتبار کرد که واجد وجود باشد؛ زیرا اگر زید معدوم دارای وجود باشد مستلزم اجتماع نقیضین است و اگر زید موجود دارای وجود باشد اگر وجود دوم عین وجود اول باشد مستلزم تقدم وجود یک شیء بر وجود خودش است، و اگر دو وجود باشد، اولاً مستلزم تعدد وجود یک شیء است و ثانیاً عروض وجود اول بر موضوع خود مشمول قاعده فرعیه است که یا مستلزم دور و تقدم شیء بر نفس می‌شود و یا مستلزم تسلسل. و اگر زید نه موجود و نه معدوم دارای وجود باشد، ارتفاع نقیضین در ناحیه موضوع وقوع می‌یابد بنابراین از دل هلیات بسیطه نمی‌توان حمل اشتقاقی

استخراج کرد که عقل بتواند آنرا تصدیق کند، البته در زبان عرفی می‌گوییم که «زید وجود دارد» یعنی دارای وجود است ولی از نظر عقلی صحیح نیست. بلکه زید در متن واقع عین هستی است لذا صدرالمآلهین بتبع شیخ الرئیس و محقق طوسی رابطه وجود و ماهیت را ثبوت الشیء اعلام کرده است نه ثبوت شیء لشیء.

پس قاعده فرعیه با تعمیم اعتبار در هر حمل موپاطات باعتبار مبدء اشتقاق محمول - ولو آنکه این مبدء جعلی و اعتباری باشد - جریان دارد و هلیات بسیطه تخصصاً خارجند. اما توجه به یک نکته ما را و می‌دارد که قاعده فرعیه را به هلیات مرکبه‌ای که محمول در آنها محمول بالضمیمه است محدود کنیم و نیاز به تعمیم اعتبار نباشد، با فرض اینکه با این تعمیم قاعده، در هلیات مرکبه جاری است و آن نکته این است که درباره قاعده گفته‌اند: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له لا لثبات» یعنی فیلسوفان پذیرفته‌اند که وجود موضوع ضروری است اما وجود محمول ضروری نیست و مثال به کوری می‌زنند. ثابت بودن کوری و حمل «کور» بر زید فرع بر وجود زید است اما فرع بر وجود کوری در خارج نیست. کوری محمول انتزاعی است و محمول بالضمیمه نیست؛ لذا در محمولهای بالضمیمه مانند حمل حکمت بر صدرالمآلهین فرع بر وجود موضوع است و اما در غیر محمولهای بالضمیمه لازم نیست موضوع در خارج موجود باشد؛ لذا حمل امکان بر سیمرخ فرع بر وجود سیمرخ در خارج نیست بلکه اگر بآن اعتبار توجه کنیم با همین توجه و اعتبار، موضوع را وجود داده‌ایم.

بنظر می‌رسد تعمیم اعتبار از اینجا نشأت گرفته که قاعده فرعیه را بر حملهای موپاطات انطباق داده‌اند و در حملهای موپاطات ایجابی از آنجهت که ایجابی است وجود موضوع ضروری است کما اینکه وجود محمول نیز ضروری است ولی از ضرورت وجود موضوع و محمول نمی‌توان نتیجه گرفت که موضوع و محمول دو وجود دارند؛ زیرا مضمون حملیه موضوع تصادق دو عنوان بر یک مصداق است و لذا در هلیات بسیطه موجیه، وجود موضوع ضروری است؛ زیرا از نظر حکم تا زید در ذهن تصور نشود و وجود ذهنی نیابد نمی‌توان «موجود» را بر آن حمل کرد و محکی «زید موجود است» یک واقعیت خارجی است که دو عنوان زید و موجود بر آن حمل می‌شود.
